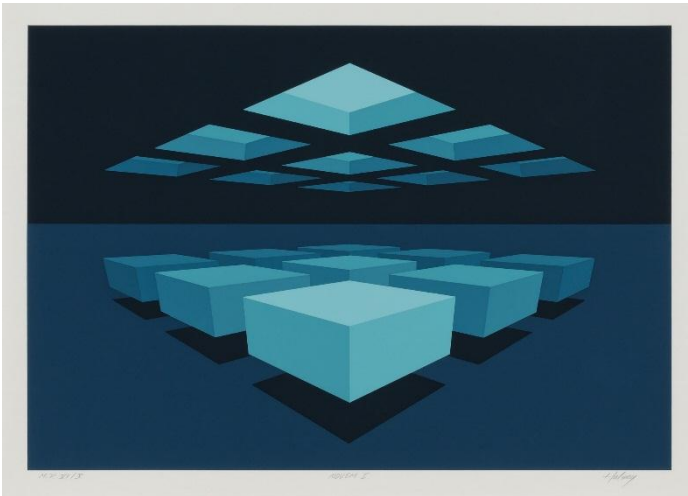


دیالکتیک چیست؟ ملاحظات دربارہی نقد پوپر

بری گرویسمن (گروه ریاضی کاربردی و فیزیک

نظری، دانشگاه کمبریج)

ترجمہی فرزاد فرہمند



اشاره‌ی مترجم

این نوشته پاسخ به مقاله‌ی «دیالکتیک چیست؟» کارل پوپر است. ترجمه‌ی فارسی مقاله‌ی پوپر در دو کتاب زیر منتشر شده است:

ک. ر. پوپر، حدس‌ها و ابطال‌ها (رشد شناخت علمی)، ترجمه‌ی احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۳، صص ۳۸۹-۴۱۷.

عبدالکریم سروش، نقد و درآمدی بر تضاد دیالکتیکی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، صص ۳۲۷-۳۷۷.

مشهور است که کارل پوپر با مارکسیسم به‌طور کلی و با هسته‌ی فلسفی آن به‌طور خاص - دیالکتیک مارکسیستی - مخالف بود. پوپر، به‌عنوان متفکری پیشرو، دیالکتیک را منشأ جزم‌اندیشی زیان‌آور برای فلسفه و نظریه‌ی سیاسی می‌دید. پوپر نظر خود را در مورد دیالکتیک در مقاله‌ای که بار نخست در سال ۱۹۳۷ ارائه شد و سپس در قالب فصلی از کتابش (۲۰۰۲، صص ۴۱۹-۴۵۱) به چاپ رسید، به‌طور خلاصه بیان کرد، در آنجا وی دیالکتیسین‌های مارکسیست را به برنتاییدن نقد متهم می‌کرد.

به‌طور طعنه‌آمیزی نظر پوپر مبنی بر این که دیالکتیسین‌های مارکسیست جزم‌گرایانه انتقاد از دیالکتیک را با این ادعا نمی‌پذیرند که مخالفانشان دیالکتیک را درک نمی‌کنند، موجب نمی‌شود موضع‌گیری او کم‌تر جزمی باشد. در واقع، هر تلاشی برای نقد دیدگاه‌های پوپر درباره‌ی دیالکتیک، از سوی او [اگر زنده بود] صرفاً نمونه‌ای دیگر از واکنش‌های «دیالکتیسین‌های جزمی» تلقی می‌شد و اساساً تأثیری بر نظریه‌اش نمی‌داشت. این به‌طور کامل مانع از این می‌شود که دیالکتیسین‌ها بتوانند دیدگاه پوپر را نقد کنند که دقیقاً مخالف آن چیزی است که فیلسوف بزرگ می‌خواست. بنابراین، به خاطر «علم ضدجزمی» مطلوب و حتی ضروری است که از دیالکتیک دفاع شود.

در این مقاله چند نکته‌ی اصلی را درباره‌ی نقد پوپر بر دیالکتیک مارکسیستی (ماتریالیستی) مطرح می‌کنم. به بیان دقیق‌تر، (الف) تعریف پوپر از دیالکتیک به‌عنوان

سه‌گانه^۱ دیالکتیک (تز، آنتی‌تز، سنتز) را تحلیل می‌کنم و آن را با انگاشت دیالکتیک به‌عنوان مفهومی بسیار پیچیده‌تر که در حال حاضر در ماتریالیسم دیالکتیکی وجود دارد، مقایسه می‌کنم، درحالی‌که سه‌گانه تنها یکی از جنبه‌های دیالکتیک را بازنمایی می‌کند؛ (ب) دیالکتیک را با روش آزمون و خطا^۲ مقایسه می‌کنم؛ (ج) درباره‌ی جایگاه دیالکتیک در میان روش‌های معتبر علمی بحث می‌کنم: آیا دیالکتیک تناقض‌های منطقی را می‌پذیرد؛ (د) درباره‌ی درس‌هایی که دیالکتیسیین‌ها می‌بایست از انتقاد پوپر بیاموزند، بحث می‌کنم.

استدلال‌هایم درباره‌ی مفید نبودن آنها را خواهم سنجید و به روشنی ماهیت مخالفتم را با پوپر نشان خواهم داد- در نتیجه سعی خواهم کرد که تا حد امکان از واکنش «دیالکتیسیین‌های جزمی» دوری کنم.

علم پیشرو و ضد جزمی، انتقادی است - انتقاد عین زندگی است. (کارل پوپر)

۱. مقدمه: پوپر و دیالکتیک امروز

امروزه اعتبار بسیاری از ایده‌ها و ادعاهای پوپر تا حدودی بحث‌برانگیز است. با این‌حال، آنها بیش از همیشه مربوط به امروز هستند. بازاندیشی پوپر به معنای بازنگری ایده‌های او در زمینه‌ی کنونی امروزه است. پوپر در دهه‌ی آخر زندگی‌اش، شانس لذت بردن از ابطال آشکار ایدئولوژی کمونیستی را داشت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با رضایت‌مندی مواجه شده و با این انتظار همراه بود که جهان به جای بهتری تبدیل خواهد شد. با این حال، امروزه ما پی برده‌ایم که پویایی‌های سیاسی و اجتماعی جهانی بسیار پیچیده‌تر است. ایدئولوژی‌ها توسط رژیم‌های سیاسی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند؛ و بنابراین وحشت استالینیستی و فروپاشی بلوک شوروی نمی‌تواند به‌عنوان ابطال رؤیای کمونیستی پذیرفته شود، همان‌گونه که دیگر نمی‌توان جنایات تفتیش

۱ - triad

۲ - trial and error method

عقاید کلیسا^۳ را به عنوان انکار وجود خدا پذیرفت. امروزه ما نیز درک می‌کنیم که ایده‌ی دموکراسی مورد بهره‌برداری بوده و هست. مداخله‌ی ایالات متحده و حمایت از سرنگونی ائتلاف سوسیالیستی در سال ۱۹۷۳ در شیلی که سالوادور آلنده را انتخاب کرده بود و جایگزینی آن با دیکتاتوری نظامی ژنرال پینوشه، اساساً هیچ تفاوتی با تجاوز شوروی در سال ۱۹۶۹ به چکسلواکی و سرکوب اصلاحات لیبرالی الکساندر دوبچک ندارد. ترس پارانوایی^۴ از جهان‌بینی‌های دیگر، و مبارزه برای نفوذ، قدرت و منابع، نیروی واقعی پشت هر دو این اقدامات بودند و روی هم رفته رنگ چتر ایدئولوژیک به‌راستی موضوع بی‌اهمیتی بود.

با وجود این، ایده‌ی کمونیستی در کل با استالینسم و توتالیتاریسم عجین و به این ترتیب بی‌اعتبار بود؛ و همراه با آن ماتریالیسم دیالکتیکی بی‌اعتبار شده بود. باید تأکید کرد که هیچ چیز در ماتریالیسم دیالکتیکی، به عنوان یک نظام فلسفی، بر کمونیسم دلالت ندارد. با این حال، مفهوم دیالکتیک به حدی سیاسی شده است که اکنون دفاع از دیالکتیک با دشمنی با آزادی و دموکراسی یکی شده است. ریشه‌های این وضع نامساعد غیرمنصفانه‌ی غم‌انگیز قبلاً در مقاله‌ی پوپر در سال ۱۹۳۷ ذکر شده است.

هدف این مقاله، با ارجاع به نقد اولیه‌ی پوپر در سال ۱۹۳۷، ارزیابی مفهوم و جایگاه رویکرد دیالکتیکی در فلسفه‌ی امروز است. هدف من نه این است که اکنون، سیزده سال پس از مرگ پوپر، حمله‌ی شخصی به او را آغاز کنم و نه این که جایگاه رویکرد دیالکتیکی را در طول زندگی‌اش مورد بحث قرار دهم. بلکه هدف من، ارزیابی دیدگاه ما درباره‌ی دیالکتیک و شایستگی امروز آن به عنوان یک رویکرد معتبر فلسفی و علمی است.

من متقاعد شده‌ام که بازسازی دیالکتیک کاری بسیار مهم است. علم مدرن - علم سامانه‌های تطبیقی پیچیده، پدیده‌های غیرخطی، خودسازماندهی و غیره - نیازمند یک

۳ -Inquisition

۴ -paranoid fear

چارچوب و روش‌شناسی فلسفی مناسب است که امروزه هنوز غایب است. همچنین ماتریالیسم دیالکتیکی، به‌عنوان نامزد بالقوه‌ی جدی برای چنین چارچوبی، شایسته است که مورد توجه قرار گیرد. این به ویژه در سنت شوروی، به‌عنوان نظام فلسفی فوق‌العاده نظام‌مند تکامل یافت. این نظام قطعاً سزاوار تحلیل بی‌غرضانه‌ی بسیار عمیق است. بنابراین، تحلیل روابط بین رویکرد دیالکتیکی مدرن و مطالعات در حال پیشرفت مرتبط بر هستی‌شناسی^۵ فرایندی، ظهوریافتگی^۶، و غیره جالب خواهد بود.

این مقاله بیش از حد بلندپروازانه خواهد بود، در صورتی که در آن به پرسش اطلاق‌پذیری عام رویکرد دیالکتیکی به همه‌ی فرایندهای جهان ارجاع داده شود. در این مقاله من بر اطلاق‌پذیری جنبه‌های روش‌شناختی رویکرد دیالکتیکی بر فلسفه‌ی علم تمرکز می‌کنم.

۲. دیالکتیک و جزم‌اندیشی

پوپر مارکسیست‌ها را به جزم‌اندیشی متهم کرد. به‌طور طعنه‌آمیزی اظهار پوپر درباره‌ی این که چگونه دیالکتیسین‌های مارکسیست هیچ انتقادی از دیالکتیک را با این ادعا بر نمی‌تابند که مخالفانشان دیالکتیک را درک نمی‌کنند، همان‌قدر موضع‌گیری جزمی‌گرایانه‌ای است. برای مثال، اگر کسی ادعا کند که فلان استدلال پوپر نادرست است، زیرا این یا آن جنبه‌ی دیالکتیک را در نظر نمی‌گیرد، پوپر او را به جزم‌اندیشی متهم خواهد کرد. این [رویکرد] کاملاً مانع از این می‌شود که دیالکتیسین‌ها بتوانند دیدگاه پوپر را نقد کنند. در واقع، چگونه کسی می‌تواند از دیدگاهی دفاع کند بدون تلاش برای نشان دادن این‌که استدلال مخالفان در کجا ناقص است. چنین تلاش‌هایی به علت جزم‌اندیشی مختومه خواهند شد. خیلی غیرانتقادی نیست؟ این دقیقاً مخالف نگرش انتقادی پوپر است.

البته من موافقم که دیالکتیسین‌هایی با دیدگاه جزمی وجود دارند، و نمی‌خواهم از آنها دفاع کنم، اما مایلم تأکید کنم که اظهار نظر پوپر، که از آنها انتقاد می‌کند، نمی‌

۵ - ontology

۶ - emergence

تواند معطوف به دیالکتیک به خودی خود^۷ باشد. بنابراین، این جنبه از انتقاد پوپر، سازنده نیست. هیچ چیزی را به محتوای استدلال اضافه نمی‌کند. برای مثال، اگر پوپر، با رد اصل عدم تغییر سرعت نور به نظریه‌ی نسبیت حمله کند، وضعیت مشابهی به وجود می‌آید. بیشتر فیزیکدانان ادعای او را نمی‌پذیرند و شاید تعدادی از آنها پوپر را متهم به عدم درک نظریه‌ی نسبیت کنند. آیا این رویکرد نظریه‌ی نسبیت را جزمی می‌سازد؟ مسلماً نه.

لازم به ذکر است که مارکسیست‌هایی هستند که موضع ضد جزمی‌گرایی را پذیرفته اند، مانند نظریه پرداز مدرن مارکسیسم، برتل اولمن^۸ (۲۰۰۳):

دیالکتیک یک سه‌گانه‌ی مصالحه‌ناپذیرِ تز-آنتی‌تز- سنتز نیست که به‌عنوان یک توضیح همه منظوره به کار می‌رود؛ فرمولی فراهم نمی‌کند که ما را قادر به اثبات یا پیش‌بینی چیزی بسازد؛ نیروی محرک تاریخ نیست. دیالکتیک، بدین لحاظ، چیزی را توضیح نمی‌دهد، چیزی را ثابت نمی‌کند، چیزی را پیش‌بینی نمی‌کند و موجب هیچ اتفاقی نمی‌شود. بلکه دیالکتیک یک راه تفکر است که بر طیف وسیعی از تغییرات و تعاملاتی که در جهان رخ می‌دهد، تمرکز می‌کند.

۳. دیالکتیک و سه‌گانه‌ی دیالکتیک

پوپر دیالکتیک را این‌گونه تعریف می‌کند (پوپر، ۲۰۰۲، ص ۴۲۱):
 دیالکتیک... نظریه‌ای است که معتقد است که چیزی - برای مثال، اندیشه‌ی انسانی - به طریق توصیف شده توسط سه‌گانه مشهور دیالکتیک: «تز»، «آنتی‌تز»، «سنتز» تکامل می‌یابد.
 با این حال، این به‌هیچ‌وجه تعریف دیالکتیک، همان طور که دیالکتیسین‌های ماتریالیستی امروزه آن را می‌فهمند، نیست.

۷ - per se

۸ - Bertell Ollman

دیالکتیک روش استدلال کردن است که معطوف به درک چیزها به‌طور انضمامی در کل حرکت، تغییر و به هم پیوستگی‌شان، همراه با جنبه‌های تضاد^۹ و تناقض^{۱۰} آنها در وحدت است. [دایره‌المعارف برخط مارکسیسم] به پیروی از انگلس (۱۹۴۶) دیالکتیک ماتریالیستی جدید با قوانین زیر مرتبط است:

قوانین دیالکتیک

- قانون درهم نفوذ کردن اضداد (وحدت و نزاع اضداد)
- قانون تبدیل کمیت به کیفیت و بالعکس
- قانون نفی نفی

به نظر می‌رسد آنچه پوپر بدان اشاره می‌کند قانون آخر است - *قانون نفی نفی*. بنابراین پوپر، دیالکتیک را تنها با یکی از جنبه‌های آن می‌شناسد، و بقیه را کنار می‌گذارد. این واقعیت بسیار مهم است زیرا کاربرد عام این قانون موضوع مجادله در میان دیالکتیسین‌های مکتب‌های مختلف است، به ویژه در سنت ماتریالیسم دیالکتیکی شوروی «دیامات»^{۱۱} (ارلف، ۱۹۹۱، صص ۲۳۶-۷)

هدف از دیالکتیک مطالعه‌ی چیزها در هستی و حرکت‌شان از طریق پیوند تضادها است. دیالکتیک ماتریالیستی مطالعه‌ی پیوندها^{۱۲} است، قادر به درک انواع پیچیده‌ی پیوندها است، به‌عنوان مثال تأثیر متقابل تضادها،^{۱۳} و پیچیده‌ترین نوع پیوندها - تکامل^{۱۴} (مقدمه‌ای بر فلسفه، ۱۹۸۹، ص ۱۰۶). بدین ترتیب، دیالکتیک ماتریالیستی نظریه‌ای درباره‌ی تکامل است، و تکامل مفهوم مرکزی دیالکتیک است.

۹ - opposite

۱۰ - contradictory

۱۱ - Diamat] Dialectica Materialism[

۱۲ - connections

۱۳ - interplay of opposites

۱۴ - development

مطالعه‌ی تکامل در شرایط عمومی آن امروزه هرچه بیشتر مهم و مرتبط می‌شود، زمانی که نظریه‌های سیستم‌ها و فرایندهای پیچیده در زیست‌شناسی، علوم اجتماعی و فیزیک، برای مثال هم‌افزایی‌ها،^{۱۵} رسمیت عمومی یافته‌اند. موضوع تکامل به‌طور مستقیم مرتبط با بحث بین ظهوریافتگی و تقلیل‌گرایی^{۱۶} در فلسفه‌ی علم است. بنابراین، مفهوم دیالکتیک به‌عنوان نظریه‌ی تکامل در بخش بعدی این مقاله بسیار اهمیت دارد، در آنجا ما دیالکتیک و روش آزمون و خطا را با هم مقایسه می‌کنیم. گفتنی است که مثال‌های بخش‌های بعدی به منظور پشتیبانی از این دیدگاه ارائه نشده‌اند که تمام فرایندهای تکامل در طبیعت دیالکتیکی هستند، چنان‌که انگلس در *آنتی-دورینگ* و در *دیالکتیک طبیعت* استدلال کرد. این موضوع اگرچه در روش‌شناسی دیالکتیکی بنیادی است، فراتر از محدوده‌ی مقاله حاضر است. هرچند، آنچه این مثال‌ها باید نشان دهند، این است که تکامل نظریات و فرضیه‌های علمی ما درباره‌ی پدیده‌های فیزیکی توصیف شده در این مثال‌ها، تنها در صورتی فهمیده می‌شوند که با دیدگاه دیالکتیک تحلیل شوند.

۴. روش آزمون و خطا در برابر روش دیالکتیک

پوپر روش آزمون و خطا را به‌عنوان شیوه‌ای جهان‌شمول ارائه می‌کند که تفکر انسانی در کل و تکامل علمی به‌طور خاص بدان شیوه رخ می‌دهد و آن را با دیالکتیک مقایسه می‌کند. از نظر پوپر، رویکردهای دیالکتیکی، اگرچه در بعضی از وضعیت‌ها به‌کاربردی هستند، به‌طور کلی صدق نمی‌کنند، بنابراین اگرچه دیالکتیک برخی از تکامل‌ها را به‌طور رضایتبخش توصیف می‌کند، اما با موارد دیگر تکامل سازگار نیست؛ پوپر ادعای خود را با چهار سناریو پشتیبانی می‌کند.

الف) وقتی که تز و آنتی‌تز به سنتز منجر نمی‌شود. در عوض، یکی از آنها به‌راحتی حذف می‌شود.

۱۵ - synergetics

۱۶ - reductionism

(ب) تزه‌های مستقل بسیاری را می‌توان ارائه داد، بنابراین آزمون و خطا دارای کاربرد گسترده‌تری نسبت به دیالکتیک است که دیالکتیک نمی‌تواند آن‌ها را تبیین کند.
 (ج) تز آنتی‌تز را تولید نمی‌کند. بلکه، نگرش انتقادی ما است که آنتی‌تز را تولید می‌کند، و گاهی اوقات آنتی‌تز اصلاً تولید نمی‌شود.
 (د) در مواقعی که سنتز تولید شده است، سنتز فقط ساختاری صرفاً متشکل از مواد فراهم شده توسط تز و آنتی‌تز و حافظ بهترین اجزاء آن دو نیست. سنتز شامل ایده‌ای کاملاً جدید خواهد بود.

تفسیر دیالکتیکی، حتی جایی که ممکن است به کاربردنی باشد، به‌ندرت به تکامل تفکر کمک خواهد کرد با این ادعای دیالکتیک که یک سنتز می‌بایست از ایده‌های مندرج در یک تز و یک آنتی‌تز ساخته شده باشد. (پوپر، ۲۰۰۲، ص ۴۲۴)

من می‌خواهم از آخرین نکته (د) شروع کنم، چون مهم‌ترین نکته است. همان‌طور که قبلاً در بخش دوم مشاهده کردیم، تکامل با تمام ویژگی‌های مرتبط با آن - از جمله محتوای کاملاً جدیدی که در نتیجه‌ی تکامل ایجاد می‌شود - جزء اصلی رویکرد دیالکتیکی است. بنابراین، پوپر دیالکتیک را کاملاً نادرست تفسیر می‌کند و آن را متهم می‌کند که دقیقاً آن چیزی که هست نیست. تفسیر دیالکتیکی از تکامل حمایت می‌کند، دقیقاً به این دلیل که سنتز فقط ساختاری از مواد فراهم شده توسط تز و آنتی‌تز نیست.

به همین دلیل، وضعیت‌هایی که در الف، ب و ج شرح داده شده، از تکامل حمایت نمی‌کنند. آنها تغییراتی را توصیف می‌کنند که با تکامل ارتباط ندارند. هیچ چیز جدیدی ظاهر نمی‌شود - همه پیش از این در تز یا آنتی‌تز آن قرار داشتند.^{۱۷} به این ترتیب، من به نتایج کاملاً متفاوت با پوپر می‌رسم. روش آزمون و خطا و رویکرد دیالکتیکی با هم رقابت نمی‌کنند؛ چون این جنبه‌های روش آزمون و خطا که با دیالکتیک مشترک نیست، نمی‌تواند تکامل را توضیح دهد.

۱۷ - روزانا پارس‌نیکوا به این نکته اشاره کرد که ابطال‌گری، بر فرض یک تز را حذف یا محو نمی‌کند، اگر بتوان چنین چیزی گفت. واقعیت زیادی از آن چیز ابطال شده، اثری بر دانش پیش‌زمینه ما می‌گذارد. با این حال، این نکته سزاوار توجه بیشتر است. در این مرحله مشخص نیست که آیا آن موجب ظهور یافتگی یک چیز جدید از لحاظ کیفی می‌شود یا خیر.

۵. دیالکتیک در مقابل منطق صوری

حال ما به یک نقطه‌ی حیاتی می‌رسیم - استدلال اصلی پوپر علیه روش دیالکتیکی در علم. از نظر پوپر، دیالکتیک تناقض‌ها را می‌پذیرد، دیالکتیک «قانون (منع) تناقض»^{۱۸} را نقض می‌کند. و چون با پذیرش تناقض‌ها علم تخریب می‌شود، بنابراین دیالکتیک خطرناک است.

تناقض‌ها نزد پوپر تناقض منطقی هستند، بنابراین دیالکتیک مخالف منطق صوری است. لازم به ذکر است که موضوع رابطه بین منطق صوری و دیالکتیک اغلب در متون دیامات شوروی (به‌عنوان مثال، در مقدمه‌ای بر فلسفه ۱۹۸۹، ص ۱۵۱) بخشی با عنوان «دیالکتیک و تناقضات منطقی» به این موضوع اختصاص داده شده است) و همچنین در نوشته‌های مارکسیسم غربی مطرح شده است (اولمن، ۲۰۰۳، ص ۱۱).

اعتراض اصلی به نتیجه‌گیری پوپر را موریس کورنفرث^{۱۹} (۱۹۷۷، فصل سوم) مطرح کرد. در اینجا من ادعاهای کلیدی او را خلاصه می‌کنم:

الف) دیالکتیک، اظهار نمی‌دارد که قوانین منطق صوری می‌تواند نقض شده یا کنار گذاشته شوند.

ب) دیالکتیک مخالف منطق نیست؛ بلکه مخالف متافیزیک است.^{۲۰}

ج) نفی (آنتی‌تز) در تناقض منطقی با تز نیست، زیرا دیالکتیک چیزها را در هم پیوندی‌شان در نظر می‌گیرد - این ایده با کلمات خود کورنفرث به بهترین وجه بیان شده است (۱۹۷۷، ص ۸۶):

همانا، اگر شیوه‌های پیوند چیزها را نادیده بگیرید - به فرض، اگر آن پیوندهایی میان چیزها را نادیده بگیرید که منتهی به وضع امور موجودی می‌شود که «نفی» خود

۱۸ - law of (exclusion) of contradiction

۱۹ - Maurice Cornforth

۲۰ - در اینجا از اصطلاح «متافیزیک» در معنای مارکسیست سنتی آن استفاده شده است.

را ایجاد می‌کند، - به نتایج اشتباه خواهید رسید. این نتیجه‌ی تأسف‌بار به دلیل توجه تان به منطق صوری نیست، بلکه به دلیل بی‌توجهی‌تان به پیوندهای واقعی است. این مقاله را ما به فلسفه‌ی علم اختصاص داده‌ایم، و بنابراین تناقض‌های ذکر شده در بالا را می‌بایست به‌عنوان تناقض‌های بین فرضیه‌های علمی رقیب در نظر گرفت. منطق صوری جملات و گزاره‌ها را بررسی و طبقه‌بندی می‌کند. به‌ویژه، بین گزاره‌های صادق و گزاره‌های کاذب تمایز می‌گذارد. با وجود این، منطق صوری خودش تهی از محتوی است. برای مثال، هنگامی که به دو گزاره‌ی الف و غیرالف می‌پردازد، تأکید می‌کند که هر دو گزاره نمی‌توانند صادق باشند. اما منطق صوری تاکنون برای جملات و گزاره‌های غیرمبهم^{۲۱} (که می‌توانند محتوای معنایی نامبهم ارائه کنند) به بهترین وجه توسعه یافته است، در حالی که گزاره‌های روزمره، و همچنین فرضیه‌های علمی، به‌طور معمول برای قرار گرفتن در این دسته زیادی مبهم هستند. در واقع، موضوع ابهام^{۲۲} به‌طور گسترده مورد مطالعه قرار گرفته است - برای نمونه نک، کیف^{۲۳} و اسمیت^{۲۴} (۱۹۹۷). کیف و اسمیت می‌نویسند (۱۹۹۷، ص ۲):

فرض کنید آقای تیک نسبتاً بلندقد است. به نظر می‌رسد ناروشنی درباره‌ی این که آیا او بلندقد است یا نه، صرفاً معرفتی نیست. در آغاز، هر میزان اطلاعات بیشتر درباره‌ی قد دقیق او (و قد دیگران) نمی‌تواند به ما کمک کند تصمیم بگیریم که آیا او بلندقد است یا نه. چنان که پذیرفتنی است، هیچ واقعیتی درباره‌ی این موضوع در اینجا وجود ندارد که ما ندانیم: بلکه، نامتعیین است که او بلندقد است یا نه. و مسلماً این نامتعیین‌بودگی برابر با این است که جمله‌ی «تیک بلندقد است» نه صادق است و نه کاذب، در نتیجه اصل کلاسیک دوازده‌گانه^{۲۵} را نقض می‌کند. همین‌طور قانون طرد شق

۲۱ - non-vague

۲۲ - vagueness

۲۳ - Keefe

۲۴ - Smith

۲۵ - bivalence

ثالث^{۲۶} با این مسئله مواجه می‌شود: به نظر می‌رسد گزاره‌ی «تیک یا بلندقد است و یا بلندقد نیست» ناصادق است.

در نتیجه، ناسازگاری منطقی گزاره‌ها، که مطابق با فرضیه‌های علمی رقیب است، باید خارج از منطق صوری قرار گیرد.

مغالطه در رویکرد پوپر شامل پر کردن پیشینیِ دو گزاره / فرضیه‌ی علمی با محتوای معین است، و در نتیجه بیان این‌که آن دو به‌طور منطقی مانع‌الجمع^{۲۷} هستند، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هرگونه تلاشی برای آشتی دادن این دو به شکل سنتز، منجر به تناقض منطقی خواهد شد. این ایده شاید توسط اولمن (۲۰۰۳) بهتر خلاصه شده باشد:

انگاشت عقل سلیم از تناقض این است که تناقض بر تصورات اطلاق می‌شود و نه خود چیزها، برای آن‌که تناقض نسبتی منطقی بین گزاره‌ها است (اگر من ادعا کنم «الف»، نمی‌توانم در همان زمان «غیرالف» را ادعا کنم)، نه نسبت واقعی موجود در جهان.

به عبارت دیگر، منطق صوری به مفاهیمی یا جنبه‌هایی از چیزها می‌پردازد که از خود چیزهای واقعی انتزاع شده است.

بنابراین، زمانی که ما یک فرضیه را، حتی ساده‌ترین فرضیه را، درباره‌ی دنیای واقعی در نظر می‌گیریم، محتوای خود آن به تحقیق ما، به فرضیه‌های دیگر، به پیشینه‌ی دیدگاه‌های ما در مورد مسئله و مانند آن بستگی دارد.^{۲۸} از جهتی، محتوای آن، محصول خود فرایند تحقیق است. و در نتیجه این یک اشتباه («متافیزیکی») است

۲۶ - excluded middle

۲۷ - exclusive

۲۸ - خوب می‌دانیم که توماس کوهن ابعاد اجتماعی - فرهنگی - تاریخی پیشرفت علمی را با جزئیات، در اثر مشهورش بیان کرده بود. من در اینجا به اختلاف بین کوهن و پوپر نمی‌پردازم تا از موضوع اصلی دور نشویم. برای این بحث کافی است بگویم که فرضیات خاص نباید از شیء یا فرایند واقعی تجرید/جدا شوند، و نمی‌بایست با پرکردن آن با یک محتوای پیشینی شاکله‌سازی شود.

که به فرضیه‌ها- یا در واقع به هر گزاره‌ای- جدا از یکدیگر و جدا از فرایند تحقیق مان فکر کنیم. وقتی پوپر به چیزها (فرضیه‌های علمی) و ویژگی‌های آنها جدا از یکدیگر فکر می‌کند، منجر به یک وضع-مقابل صوری «است» و «نیست» می‌شود. می‌توانیم آن را با مثال ساده خود پوپر نشان دهیم:

(تز) خورشید در حال درخشش است.

(آنتی‌تز) خورشید در حال درخشش نیست.

در نظر اول، این دو گزاره آشکارا متناقض هستند. اما، این یک توهم است- ما توسط وضع-مقابل زبانشناسی و صوری «است» و «نیست» همراه شده‌ایم. این دقیقاً دامی است که نباید در آن بیفتیم. اجازه دهید یک آزمایش ذهنی^{۲۹} ساده را انجام دهیم. ما به دوستانمان در سراسر جهان تلفن می‌کنیم و (پس از عذرخواهی از بعضی از آنها به خاطر بیدار کردن‌شان) از آنها می‌خواهیم که از پنجره بیرون را نگاه کنند و به ما بگویند که آیا خورشید در حال درخشیدن است یا خیر. خیلی زود متوجه خواهیم شد که خورشید در مادرید، فلورانس، قاهره و کیف در حال درخشش است، اما در توکیو، سیدنی، لندن، آمستردام و غیره در حال درخشش نیست.

بنابراین، ما متوجه خواهیم شد که برای ما به‌عنوان مشاهده‌گران روی سطح زمین، معنی نسبت‌دادن ویژگی درخشش به خورشید دارای ابعاد مکانی/ جغرافیایی و زمانی است. می‌توانیم به فضا برویم، جایی که کشف خواهیم کرد که احساس هر روزی ما از درخشش خورشید دارای جنبه‌ای شخصی^{۳۰} است - هر زمان و مکانی که خورشید می‌درخشد برای ما می‌درخشد. درخواهیم یافت که به‌طور عینی خورشید شروع به درخشش کرد، یعنی اشعه را به فضای بیرونی منتشر می‌کند، و امیدوارم در آینده‌ی قابل پیش‌بینی هم این کار را انجام دهد.

این مثال کوچک بی‌اهمیت است، اما نکته‌ای را بیان می‌کند. از دو فرض ساده در مورد تابش خورشید آغاز کردیم، اما در روند تحقیق مان مقدار زیادی محتوای جدید به دست آوردیم. آموختیم که می‌توان درخشش خورشید را به‌عنوان یک خاصیت منسوب

۲۹ - Gedanken

۳۰ - subjective

به خورشید به تنهایی (مستقل از مشاهده آن) یا به عنوان یک ویژگی از تجربه‌ی یک مشاهده‌گر، تفسیر کرد، که در نقاط مختلف مکان و زمان متفاوت است، یعنی دارای ویژگی‌های زمانی-مکانی است- خورشید ممکن است در (t_1, X_1) بدرخشد، اما در (t_2, X_2) ندرخشد. این نتیجه‌گیری‌ها مملو از محتوای جدید هستند که پیش از این در گزاره‌های اصلی نبود. می‌توانیم بگوییم دانش ما به مرحله‌ای جدید تکامل یافته است.

بنابراین، گزاره‌های اصلی به هیچ‌وجه در تناقض منطقی با هم نیستند. با وجود این، کسی ممکن است حیرت کند که من با مثال زیر چگونه روبرو خواهیم شد:

(تذ) خورشید در کمبریج، انگلستان، در ساعت ۱:۳۰ بعدازظهر چهارشنبه،

۱۷/۱۰/۰۷، بالای میدان بازار، در حال درخشش است.

(آنتی تذ) خورشید در کمبریج، انگلستان، در ساعت ۱:۳۰ بعدازظهر چهارشنبه،

۱۷/۱۰/۰۷، بالای میدان بازار در حال درخشش نیست.

این دو قطعاً مانع‌الجمع^{۳۱} هستند. مسلم است که مانع‌الجمع هستند! اما اگر در اینجا پرس و جویی مشابه انجام دهیم، آنگاه ما تنها یکی از آنها را رد خواهیم کرد. منطق صوری حفظ خواهد شد. با وجود این، هیچ محتوای جدید تولید نخواهد شد- تنها خواهیم گفت که کدام یک درست است. ما در تمام مدت این را می‌دانستیم که خورشید هرگز نمی‌تواند در یک مکان و زمان خاص هم بدرخشد و هم ندرخشد. مثال بالا، ادعای جالبی را پشتیبانی می‌کند که پیشرفت علمی واقعی به/بهاهم بستگی دارد و از این جهت منطق صوری از نظر علمی بی‌اهمیت است.

ممکن است کسی با مثال بالا قانع شده باشد، اما بحث در مورد مثال زیر را ضروری می‌دانم که همچنان بسیار ساده اما در عین حال «علمی» تر است (نگاه کنید به کورنفورث (ص ۹۶)). بگذارید موقعیت فرضی زیر را تصور کنیم. ما شیمی‌دان هستیم، و در آزمایشگاه ما یک لوله‌ی آزمایش با مواد تازه کشف شده، به نام «اکسیژن» داریم، که هنوز چیزی درباره‌اش نمی‌دانیم. قصد داریم این فرضیه‌ی علمی را آزمایش کنیم

۳۱ - mutually exclusive

که اکسیژن گاز است. این تز ما است. ما بلافاصله به صورت منفی آن می‌رسیم، یعنی اکسیژن مایع نیست. ما اکسیژن را با آزمایش‌های مختلف می‌آزماییم و به‌زودی کشف می‌کنیم که تحت شرایط خاصی تبدیل به مایع می‌شود. این نتیجه‌گیری که اکسیژن می‌تواند مایع باشد، آنتی تز یا نفی ما است. نتیجه‌ی بررسی ما این خواهد بود که اکسیژن تحت شرایط خاص طبیعی دما و فشار، گاز است. این سنتز یا نفی نفی است - روی هم رفته اکسیژن می‌تواند گاز باشد:

(تز) اکسیژن گاز است.

(آنتی تز) اکسیژن مایع است.

بنابراین دو گزاره بالا در صورتی در تناقض منطقی هستند که کسی اکسیژن را به‌عنوان چیزی که می‌تواند در فرایند تغییر باشد، نادیده بگیرد، مفاهیم گاز و مایع را به‌طور جداگانه در نظر بگیرد، پیوندشان را با هم نادیده بگیرد. این مثال نشان می‌دهد که چگونه دانشمندان با آشتی دادن تز و آنتی تز، مفاهیم علمی مبهم را کاهش می‌دهند و به مفاهیم علمی دقت می‌بخشند.

اکنون می‌توانیم ببینیم که طرح آزمون و خطا که پوپر بر پیشرفت نظریه‌های علمی تحمیل کرده، بی‌اندازه محدود کننده است. آن قدر محدودکننده، که در واقع، با استفاده از صرف روش آزمون و خطا، علم نمی‌تواند اصلاً موجب هیچ پیشرفتی شود. مسئله‌ی اصلی این است که چارچوب مفهومی علم، ناسازگاری منطقی فرضیه‌های معین را تحمیل می‌کند. بدین گونه، برای مثال، در چارچوب تجربه‌ی کلاسیک‌مان، شهودمان درباره‌ی جهان محدودیت‌هایی جدی بر ویژگی‌هایی که ابژه‌های کلاسیک می‌توانند داشته باشند تحمیل کرد. به ویژه، ناسازگاری ماهیت ذره‌ای و موجی ابژه: هر ابژه‌ی کلاسیک می‌تواند یا موج باشد یا ذره. (بحث درباره‌ی ماهیت ذره‌ای و موجی نور تاریخی طولانی دارد، و به اصطلاح، مثالی کلاسیک در فلسفه علم شده است). اجازه دهید لحظه‌ای تلاش کنیم که خارج از آن چارچوب کلاسیک استدلال کنیم. دو جنبه‌ی (بالقوه‌ی) وجود ابژه (ویژگی‌ها)، یعنی «ابژه‌ای موج است» و «ابژه‌ای ذره است» در عین حال ناسازگار نیستند. می‌بایست آنها را از ابژه‌ای واقعی انتزاع کرد تا از نظر منطقی ناسازگار باشند، بدین معنی که «ذره‌بودن» از «موج نبودن» تمیز شود. پیروی از روش آزمون و خطای پوپر بدان معنی است که هرگاه دانشمندی دو فرضیه‌ی رقیب را درباره‌ی ماهیت

نور در نظر بگیرد و بخواهد آنها را در آزمایشگاه آزمایش کند، بسته به ماهیت آزمایش، یکی از آنها را رد خواهد کرد.

تاریخ فیزیک کوانتوم ثابت کرده است این رویکرد اساساً اشتباه است. در عوض، فیزیکدانان به مفهوم جدیدی از *دوگانگی موج-ذره*^{۳۲} رسیدند. مثال خوب دیگر، *اصل برهم‌نهی*^{۳۳} در مکانیک کوانتوم است، یعنی وقتی که به یک ابژه‌ی کوانتوم بتوان وضعی از وجود را، برای مثال، هم‌زمان در دو مکان مختلف، نسبت داد. اگر فیزیکدانان پیرو طرح آزمون و خطای پوپر بودند، آنها هرگز از حلقه‌ی ناسازگاری منطقی جنبه‌های مختلف و ظاهراً متناقض خلاص نمی‌شدند، و هرگز گامی به سوی یکی از باورنکردنی‌ترین نظریه‌های علمی در تاریخ بشر بر نمی‌داشتند. این مثال از آنچه در پاراگراف قبلی آمده است، متفاوت است از این حیث که نشان می‌دهد چگونه دانشمندان مفاهیم جدید را ایجاد می‌کنند.

بنابراین، ماتریالیسم دیالکتیکی تناقضات ذاتی را منبع اصلی پیشرفت می‌داند. *این تناقضات، تناقضات منطقی نیستند. آنها از لحاظ عملیاتی تناقض هستند. جنبه‌ها یا جهات متناقضی یک شیء یا ابژه‌ی واقعی هستند،^{۳۴} اما از نظر منطقی متناقض (یعنی مانعه‌الجمع) نیستند.*

علاقمندم بحث خود درباره‌ی نسبت منطق صوری و دیالکتیک را با این ملاحظه‌ی بسیار مهم، به باور من، به پایان برسانم. گاهی در متون (برای نک. مثال نوویک^{۳۵} (۱۹۶۹)، استاونیسکی^{۳۶} (۲۰۰۳))، دیالکتیک به‌عنوان نوعی منطق جدید، در مقابل

۳۲ - wave-particle duality

۳۳ - superposition principle

۳۴ - نکته مهم این است که توجه کنیم که این تناقض‌ها هیچکدام ماهیت محمولی ندارند. به‌طور صوری، می‌توان چندین ویژگی متناقض را به علت اختلاف محمولی به صورت غیرعلمی به یک شیء نسبت داد، به‌عنوان مثال شیر سفید است و (در دمای اتاق) مرطوب است، و ویژگی سفید بودن، ویژگی مرطوب بودن نیست. واضح است که مقصود دیالکتیک از «تضاد» این نیست.

۳۵ - Novack

۳۶ - Stavinsky

منطق صوری متعارف مطرح شده است، و اصطلاح منطق دیالکتیکی نیز برای توصیف این منطق نوع جدید به کار رفته است. من به شدت با این دیدگاه، به دلایل ارائه شده در این بخش، مخالفم. اصطلاح منطق دیالکتیکی دقیقاً به نوعی سردرگمی منجر می شود که در تلقی پوپر از مسئله مشهود است. این اصطلاح بر این امر دلالت می کند یا حداقل این تصور را ایجاد می کند که منطق صوری باید با دیالکتیک جایگزین شود. همان طور که در این مقاله استدلال کرده ام، منطق صوری و دیالکتیک متعلق به حوزه های متفاوتی هستند و نباید آنها را جایگزین های بالقوه ی یکدیگر تلقی کرد. موریس کورنفورث به درستی اشاره می کند که «قوانین منطق صوری از اعتبار مطلق برخوردارند، هر گونه جمله ای که آنها را نادیده بگیرد، از این طریق نامنسجم و ناسازگار می شود» (ص ۸۸).

۶. خلاصه

هدف این مقاله نه ارائه ی مروری (کوتاه) یا مطالعه ی دیالکتیک مدرن بود و نه بحث در مورد کاربست پذیری رویکرد دیالکتیکی به همه ی فرایندهای تکامل در طبیعت^{۳۷}. هدف این مقاله، ارزیابی دوباره ی ارتباط نقد پوپر از کاربست پذیری رویکرد دیالکتیکی، با پیشرفت نظریه های علمی و تفکر علمی بود. من نکات اصلی نقد پوپر از دیالکتیک را مطرح کرده و مورد بحث قرار دادم و نتیجه گرفته ام که بی اساس است. استدلال کرده ام که پوپر به طور قابل توجهی در جهت برقراری پیوند ناموفق بین ماتریالیسم دیالکتیکی، به عنوان نظامی فلسفی-علمی، و ایدئولوژی کمونیستی تلاش کرده است. ایدئولوژی کمونیستی مورد سوء استفاده ی رژیم های توتالیتر متعددی قرار گرفت. پوپر در جهت ایجاد پیش داوری درباره ی دیالکتیک به آن جنبه ی سیاسی داد. به خاطر علم ضد جزمی گرا این پیش داوری می بایست از بین برود. بنابراین، این مقاله تلاشی است برای بازسازی دیالکتیک با ارجاع به انتقاد اصلی پوپر.

و در آخر، می خواهم به درس های اصلی ای اشاره کنم که دیالکتیسین ها می بایست از انتقاد پوپر در پرتو بحث قبلی من بیاموزند. اهمیت دارد که نظریه

۳۷- ایده ی دوم در وهله ی اول از انگلس اخذ شده است و خود مارکس هرگز به آن اشاره نکرده است (کالی، ص ۱۲۵)

پردازان ماتریالیسم دیالکتیکی بیشتر به سیاست‌زدایی^{۳۸} از دیالکتیک بپردازند. به‌ویژه، آنها باید اذعان کنند که اطلاق ماتریالیسم دیالکتیکی بر جامعه و تاریخ، یعنی ماتریالیسم تاریخی، موجب پیش‌بینی‌های دقیق اجتماعی نخواهد شد. علاوه بر این، رویکرد دیالکتیکی قطعاً دچار مشکل اطلاق‌پذیری ظاهریش بر «همه چیز» است، مشکلی که جدی‌ترین اعتراضات پوپر را برانگیخت. در واقع، می‌بایست روشن شده باشد که چگونه دیالکتیک فرایندهای مختلف و انواع پیوندها در جهان را طبقه‌بندی و تفکیک می‌سازد.

سیاس‌گزاری‌ها

مایلم از زوزانا پاراس‌نیکووا^{۳۹} برای تمام تلاش‌هایی که برای برگزاری کنفرانس «بازاندیشی پوپر» انجام داد، تشکر کنم، جایی که برای اولین بار فرصتی برای ارائه‌ی ایده‌های این مقاله را داشتم. به جرمی باترفیلد^{۴۰} به خاطر تذکرات خیلی مفیدش بسیار مدیون هستم. من از مارک اسپریواک^{۴۱} برای توضیحات و کمکش سپاسگزارم. از لری ادل^{۴۲}، مارک استنفورد^{۴۳} و دیگو روزند^{۴۴} به خاطر بحث‌ها و پشتیبانی مفیدشان تشکر می‌کنم. از دیوید میلر^{۴۵} و آلین بویر^{۴۶} برای انتقاد سازنده‌شان سپاسگزارم.

۳۸ - depoliticize

۳۹ - Zuzana Parusnikova

۴۰ - Jeremy Butterfield

۴۱ - Mark Sprevak

۴۲ - Larry Udell

۴۳ - Mark Stanford

۴۴ - Diego Rosende

۴۵ - David Miller

۴۶ - Alain Boyer

منابع

۱. Collier, A. (۲۰۰۴) *Marx*, Oxford: Oneworld.
۲. Cornforth, M. (۱۹۷۷) *The Open Philosophy and the Open Society*, London: Lawrence and Wishart.
۳. Engels, F. (۱۹۴۶) *Dialectic's of Nature*, London: Lawrence and Wishart; on-line copy
<http://www.marxists.org/archive/marx/works/۱۸۸۳/don/index.htm>.
- (ترجمه‌ی فارسی: دیالکتیک طبیعت، ف. انگلس، ترجمه ف. نسیم، نشر پویان، چاپ اول، ۱۳۵۹)
۴. Introduction to Philosophy, Textbook for HEI, Part Two: Theory and Methodology: Problems, Concepts and Principles, Москва, Политиздат, ۱۹۸۹ (in Russian).
۵. Keefe, J. and Smith, P., eds. (۱۹۹۷) *Vagueness: a reader*, A Bradford Book, The MIT Press.
۶. Novack, G. (۱۹۶۹) *An Introduction to the Logic of Marxism*, Pathfinder; ۵th edition.
- (ترجمه‌ی فارسی: مقدمه‌ای بر منطق مارکسیسم، جورج نواک، ترجمه سیواش نواب، نشر فانوسا، چاپ اول، ۱۳۶۱)
۷. Ollman, B. (۲۰۰۳) *Dance of the Dialectic: Steps in Marx's Method*, University of Illinois Press.
- (ترجمه‌ی فارسی: دیالکتیک برای قرن جدید، ویراستاران انگلیسی برتل اولمن، تونی اسمیت، ویراستار ترجمه فواد حبیبی، نشر اختران، چاپ اول، ۱۳۹۶)
۸. Orlov, V.V. (۱۹۹۱) *Foundations of Philosophy, Part One: Dialectical Materialism*, Пермь: Издат. Томского У-та, Пермское отделение, ۱۹۹۱ (in Russian).
۹. Popper, K. (۲۰۰۲) *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, London: Routledge Classics.
- (ترجمه‌ی فارسی: حدس‌ها و ابطال‌ها: رشد شناخت علمی، ک. ر. پوپر، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۳)
۱۰. Stavinsky, I. (۲۰۰۳) *Philosophical Researchers*, Moscow;
<http://uweb.superlink.net/~dialect/Logictheory.html>.